

ناسازگاری دینداری و قومگرایی با رویکرد فقه سیاسی و آیات الاهی

□ سید محمدعلی موسوی *

چکیده

فرض می‌گیریم قومگرایی با دینداری حداکثری سازگاری ندارد و نمی‌توان همزمان دیندار واقعی بود و هم قومگرا. بررسی کاربرد واژگان قوم در قرآن کریم نشان داد بیش از چهل نمونه قوم در معنی منفی چون بت پرست، کافر، مشرک، منافق، فاسق، جاهل، مغرور، مجرم، همجنس‌گرا و ظالم به کار رفته است و تنها چهار نمونه در معنی خوب، آن هم پس از راهنمایی پیامبران به آیین حق و نه با آموزه‌های قوم طبعی. فقیهان شیعه برای مرجع تقلید، قاضی، امام جماعت و جمعه، شرط‌های فراوان برشمرده و هریک را با اشکال و نقد دفع و اثبات کرده‌اند جز شرط قومیت. کاربست روشنترین اصطلاح فقهی شیعه در نفی قومگرایی، پژوهشی است تازه با نگاه به گره‌گشایی از قومگرایی افراطی در ساختار امت سازی اسلامی، ملت سازی و توسعه‌ی همه جانبه کشورهای چون افغانستان و جایگزین کردن اصل دینداری حداکثری بر این نگاه. **کلید واژه‌ها:** ناسازگاری، دینداری، قومگرایی، آیات الاهی، منصب‌های مهم فقهی.

پیشگفتار

کارل پوپر گفته بود: «صورتبندی یک مسأله می‌تواند کل راه حل آن را برما آشکار کند». برای همین اثبات و نفی مسأله‌ی سازگاری همزمان دینداری با قومگرایی دغدغه اصلی مقاله‌ی پیش رو بود. آیا می‌توان تجلی کامل و همه جانبه دین را همزمان با قومگرایی در وجود شخص یا جامعه‌ی اسلامی کنونی یافت یا امکان ندارد میان دینداری حد اکثری با قومگرایی در یک زمان جمع کرد و در وجود یک شخص یا جامعه‌ی دیندار کامل و همه جانبه نشان داد؟

بدون شک، سخن از دینداری حد اقلی یا بخشی از ساحه‌های گوناگون دین بدون بخش‌های دیگر با گردآمدن و آمیختگی قومگرایی نیست؛ زیرا جامعه‌ی کنونی اسلامی با چنین حقیقتی به قطع آمیخته است. نمونه‌اش مرزهای خاکی، استقلال ملی، مصالح و منافع ملی و ستیزها و قهرها و سازش‌های کشورهای اسلامی با یکدیگر و هزاران ملی و قومی دیگر است در ساحه‌های فرهنگی - اجتماعی - سیاسی - اقتصادی و هنری.

پس فرد، خانواده، گروه و جامعه و ساختار نظامی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی قوم گرا، فرصت‌ها، منابع، شغل‌ها، تأمین نیازها، برجسته کردن شایستگی‌ها و سنجش‌های خرد و کلان گفتاری، نوشتاری و کرداری دیگران را، بیشتر یا کامل برپایه‌ی فرهنگ و گزاره‌های قومی استوار می‌سازند و می‌سنجند ولی دینداران کامل، مؤلفه‌های یاد شده را برپایه‌ی نیازهای واقعی مردم بدون لحاظ قومیت در چهار چوب آموزه‌های دینی می‌سنجند و توزیع می‌کنند و نه باید‌ها و نباید‌های قومی. گاه قومگرایان با پوسته‌ی دین و هسته‌ی قومی، ستمگرانه و بدون انصاف گفتار و رفتار می‌کنند و بدتر آنکه برای چنین رفتار و گفتاری توجیه دینی می‌بافند و دین سواری می‌کنند.

پیش فرض پژوهش حاضر برپایه‌ی ناسازگاری دینداری کامل و همه جانبه با قومگرایی می‌چرخد که با نگاه اجمالی کاربرد کل واژگان قوم در قرآن کریم و تعارض حداکثری مجموع دستورهای واجب و حرام و مستحب و مکروه با قومگرایی به اثبات رسید. بیفزاییم به این مهم، برداشت همیشگی و همگانی فقیهان شیعه را از زمان غیبت تا کنون در سه ساحه مهم منصب

اجتماعی - سیاسی - دینی چون مرجعیت، قضاوت و امامت جمعه و جماعت. بدون شک می‌توان استدلال‌های یاد شده را نقد کرد و به نقدها هم نقد دیگری زد؛ از پژوهش‌های علمی جز این نمی‌توان توقع داشت و برداشت نویسنده را گپ آخر در همان ساحه‌ی علمی به شمار آورد. گزینش و پژوهش مسأله‌ی کنونی، برای نخبگان جامعه‌ی افغانستان و دیگر کشورهای همانند و به پیروی از آن کل مردم، به گمان نویسنده از نان شب واجب تر است؛ زیرا هسته‌های گوناگون قومگرایی در پوسته و هسته‌ی دینداری در سطح کلان و خرد جامعه بویژه ساختار سیاسی - اقتصادی - نظامی - فرهنگی و دیگر سطوح‌ها برهنه و همه‌جانبه خود را در تعامل اجتماعی و گروهی پیوسته نشان می‌دهند.

پژوهش‌های این چنینی اگر نتواند رسوب‌های کهنه قومگرایی را از لایه‌های نهان و آشکار ذهن و زبان و اندیشه و انگیزه‌ی نخبگان بتکاند، دست کم از غلظت و پیش روی آن شاید بکاهد و سر سوزنی از دردهای مردم را درمان کند و به دینداری واقعی و حد اکثری رهنمون.

نخست بدون جهت گیری مفسران، مستقیم از خود قرآن کریم، واژگان قوم و کاربردهای گوناگونش در نكوهش و ستایش قومگرایی نشان داده می‌شود و آنگاه سازگای و ناسازگاری آن با دینداری حد اکثری به اندک درنگ خواننده، آشکار می‌گردد. سپس برداشت‌های فقیهان و مرجع‌های تقلید گذشته در سه منصب مهم نگاشته و تحلیل می‌شود که فرایندش دینداری حد اکثری را در تعارض با قومگرایی نشان می‌دهد.

مهم ترین منبع نویسنده در فضای کنونی قرنطینه‌ی کوید ۱۹، به جای کتابخانه‌ها، نرم افزارهای نور بود و حضور فزیک‌ی قرآن کریم؛ به سازندگان این نرم افزار پاداش بی شمار خواهیم از خداوند.

رویکرد نوشته‌ی پیش رو با نمونه‌ی یابی قرآنی، در قلمرو جستجوی نویسنده برای اثبات مسأله تازه است و بدون پیشینه اما راه آغازین و نه طی شده. بنابراین، کاستی‌ها و کژی‌های هر پژوهش تازه و بنیادین را با خود دارد. امید که با نگاه ژرف خوانندگان از خامی به پختگی و از کاستی به کمال و از کژی به راستی گام نهد. اینک چشمان ژرف و دریاب شما و بدنه نوشته در سه گفتار و چند زیر عنوان و ریز عنوان در اثبات ناسازگاری قومگرایی با دینداری کامل و همه‌جانبه در توان بشری.

گفتار نخست: مفهوم شناسی

الف - قوم در لغت

جوهری، لفظ قوم را بدون مفرد می‌آورد و به شعر زهیر استناد می‌کند که این واژه از خود مفرد ندارد. (تاج اللغة و صحاح العربیة: ۵، ۲۰۱۶)

خلیل، کاربرد قوم را تنها در مردان روا می‌داند نه زنان چون برخی زنان کنار مردان، به کارهای مهم قوم قیام می‌کنند. وارد شدن زنان در معنی قوم به پیروی از مردان است نه مستقل. (العین: ۵، ۲۳۱)

ابن منظور، قوم را گروهی از مردان و زنان با هم می‌داند، هرچند از آیهی زیر مردان را بدون زنان برداشت می‌کند. لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ. حجرات: ۱۱. (لسان العرب: ۱۲، ۵۰۵) برداشتی که با دیگر آیه‌های قرآن سازگاری ندارد.

وی، از ابن عباس، واژگان نفر و قوم را دارای معنای جمع می‌داند، بدون لفظ مفرد. آنگاه تذکیر و تأنیث را در قوم یکسان می‌داند؛ چون اسماء منتهی الجموع از لفظ خود واحدی ندارند. در آیهی وَكَذَّبَ بِقَوْمِكَ، (انعام: ۶۶) واژه‌ی قوم مذکر آمده و در كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ، (شعراء: ۱۰۵) مؤنث. (لسان العرب: ۱۲، ۵۰۶)

صاحب مقایسس، اطلاق قوم را بر گروهی از کل مردم حقیقت می‌داند و بر غیر جمهور از نژاد خاص و فرهنگ خاص، استعاره. (معجم مقایسس اللغة: ۵، ۴۳)

برپایه‌ی لغت، قوم گروهی کلان از مردم است با عنصرهای مشترک زندگی در یک یا چند سرزمین و برخاسته برای تأمین نیازهای قوم خودشان.

ب - قوم در کلام الله مجید

لفظ قوم در قرآن کریم معنای فراگیر دارد و زن مرد و پیر و جوان و بزرگسال را در بر می‌گیرد.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُؤْفِقُونَ. (بقره: ۱۱۸)

راغب، قوم را در اصل واژه بر مردان بدون زنان به کار می‌برد به کمک آیه ۱۱، حجرات. و تک بیت شاعر: آیا قوم مردان حصن‌اند یا زنان شان: أَقَوْمٌ آل حصن أم نساء؟ ولی در سراسر قرآن ایشان کاربرد این واژه را برای زنان و مردان صحیح می‌داند. (مفردات ألفاظ القرآن: ۶۹۳)

مصطفوی، نخست ریشه تمام کاربردهای قوم و قوام و مشتق‌هایش را آماده بودن و کارایی عملی می‌داند چه مادی باشد یا معنوی، در برابر قعود و نشستن. سپس نمونه‌های بیرونی و کاربردها را گونه‌گون می‌شمارد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: ۹، ۳۷۹)

وی، به پیروی دیگر واژه‌شناسان نیز گروه مردان بدون زن را قوم می‌گوید؛ زیرا به کارهای بنیادین و کلان اقدام می‌کنند و آن‌ها را آشکار. آنگاه ایشان ریشه‌ی اصلی قوم را به ایستادن مردان و زنان و مشغول بودن شان به فعالیت مادی و معنوی معنا می‌کند و همین معنا را می‌پسندد و در موضوع‌های خارجی، کردار، کارهای معنوی و قرار داد اعتباری نشان می‌دهد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: ۹، ۳۸۳)

گزیده آنکه «قوم در اصطلاح قرآن کریم بر جمعی مردان و زنان آماده‌ی کار و مسلط بر خودشان با برنامه و عمل گفته می‌شود که دارای سرزمین، فرهنگ و منافع مشترک باشند.» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: ۹، ۳۸۳)

بر درستی برداشت وی باید افزود که: پیامبر آماده‌ی فعالیت و هشدار دهنده بر زنان و مردان از مردم خود نمونه‌ی است از کاربرد قوم در قرآن. إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. (رعد: ۷)

صاحب قاموس، به نقل از اقرب الموارد، قوم انسان را نزدیکان او می‌داند که در یک نیای پدری گرد می‌آیند. پس وقتی انسان میان قوم دیگری قرار می‌گیرد، این قوم برای این شخص مجازی قوم گفته می‌شود و چنین استعمالی در قرآن کریم فراوان به کار رفته است. (قاموس قرآن: ۶، ۶۷ و ۶۸)

ایشان اما! معنای قوم را با قبیله در آمیخته چون در قبیله است که همگی به یک یا چند نیاه می‌رسند نه قوم که از نیاکان گوناگون‌اند ولی اشتراک‌های زبانی و فرهنگی دارند.

ج - عناصرهای مفهوم قوم در قرآن کریم

از برخی سوره‌ها و آیه‌ها می‌توان دست کم شش عنصر را در واژه‌ی قوم به دست آورد.

۱/ عنصر فرهنگ

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اِبْرٰهِيْمَ اِذْ قَالَ لِاَيُّهٖ وَ قَوْمِهٖ مَا تَعْبُدُوْنَ قَالُوْا اَصْنَامًا فَنُظِلُّ لَهَا عَاكِفِيْنَ قَالُوْا بَلْ وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ. (شعراء: ۶۹ و ۷۱ و ۷۴)

قوم ابراهیم ع، مشرک و ستاره‌پرست بودند و با آن پیامبر، گفتگوها و انکارهایی فراوانی داشتند. سرانجام این قوم با شکنجه‌های دنیایی نابود شدند. (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۴۳ تا ۱۴۶)

عنصر باور و عقیده و اندیشه و ارزش‌ها را می‌توان بخشی از عناصر فرهنگی نامحسوس دانست (جامعه‌شناسی گیدنز: ۳۵) که بخش‌های دیگرش در محسوس‌های چون خوراک و پوشاک و مناسک خود را نشان می‌دهد.

۲/ عنصر سرزمین

قوم لوط ع، در سرزمین سدوم زندگی می‌کردند. مردم آن دیار کافر و تبهکار و فاسد بودند. این گروه، راه بر مسافران می‌بستند و با آنان لواط می‌کردند. قوم لوط، آموزه‌های پیامبر شان را نپذیرفتند تا آنکه با نفرین لوط، سرزمین آنان زیر و رو گشت و با خشم الهی نابود شدند. (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۵ تا ۱۸۲؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۸)

وَ جَاۤءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ اِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يٰ قَوْمِ هٰۤؤُلَاءِ بَنَاتِيْ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ ... قَالُوْا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِيْ بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَاِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيْدُ. (هود: ۷۸ و ۷۹).

۳/ عنصر جمعیتی

یونس ع، از پیامبران بنی اسرائیل و پس از سلیمان ع بود که به سوی مردم نینوا بر انگیزخته شد. برخی ظهور یونس پیامبر ع را، حدود ۸۲۵ سال پیش از میلاد حضرت مسیح ع نوشته‌اند. جمعیت قوم یونس ع، را قرآن کریم بیش از صد هزار می‌داند که در شهر نینوا نزدیک موصل و پیرامون کوفه سمت کربلا زندگی می‌کردند. (تفسیر نمونه: ۱۹، ۱۶۳)

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. (صافات: ۱۳۹ و ۱۴۷)

این ساخت و بافت کلان جمعیتی نشان می‌دهد که قوم در آن زمان به منزله ملت برای یک کشور امروزی به شمار می‌رفته و کارکردهای همانندی می‌توان میان این دو نشان داد.

۴/ عنصر منافع و مصالح مشترک

لَا يَلَا فِ قَرْيَشٍ إِلَّا فِيهِمْ رَحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ. (قریش: ۱ و ۲)

قوم قریش، سازماندهی شده در تابستان و زمستان برای تأمین منافع کلان اقتصادی شان همیشه کوچ می‌کردند و از این طریق خون ریزی و غارتگری را رها کرده زندگی خود را اداره می‌نمودند. آنان یک بار در زمستان پشم و پست و چیزهای دیگر از مکه به یمن می‌بردند و از آن جا پوشاک می‌آوردند. یک بار دیگر در تابستان از مکه حرکت می‌کردند به شام و از آنجا میوه و مواد خوراکی می‌آوردند. (سیره رسول خدا: ۱۷۶ و ۱۷۷) بدون شک، این کوچیدن به معنای مهاجرت مردم یک سرزمین به قصد اقامت در آن و مهاجرت به بیرون یا با فرآیند ترک گفتن یک کشور برای اقامت در کشور دیگر تفاوت دارد. (جامعه‌شناسی گیدنز: ۳۷۷)

برخی از مفسران نابودی اصحاب فیل را برای تأمین منافع قریش به دلیل همسایگی و خدمت‌گزاری کعبه پیوند زده و آن را نشان شکوه آنان دانسته‌اند. (المیزان فی تفسیر القرآن: ۲۰، ۳۶۶)

ولی با ظهور خود فعالیت‌های سازماندهی شده‌ی قریش، نیازی به این پیوند نیست. چنانکه این برداشت با شرک و ستیز همه جانبه قریش با دین و پیامبر ص، نمی‌سازد و همین طور، جدایی این سوره با سوره فیل بر مبنای خود نویسنده.

۵/ عنصر زبان

هرگاه خداوند پیامبری میان مردم بر می‌انگیزد، به زبان همان مردم آن پیامبر گپ می‌زد؛ چون بیشتر پیامبران از میان خودشان بر می‌خواست.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم: ۴)

۶/ نیاکان

برخی قوم‌ها سرپیچی خود را از آموزه‌های الهی، به نیاکان پیوند می‌زدند؛ چون گذشتگان ما هم به دین فراخوانده شده‌اند و نپذیرفتند، ما هم سخن پیامبر را نمی‌پذیریم و افسانه می‌پنداریم. لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. نمل: (۶۸)

این شش عنصر وحیانی افزون بر بیش از چهل ویژگی آینده‌ی قوم، برتر و بالاتر از یافته‌های جامعه‌شناسی کنونی است که قوم را با ویژگی‌های چون زبان، تاریخ، نیاکان، دین و شیوه‌های پوشاک و آرایش، (جامعه‌شناسی گیدنز: ۳۵۹) می‌شناساند و نه تمام ویژگی‌ها و عناصر قرآنی قوم. بلی، بسط و گسترش مفهوم‌های تازه‌ی جامعه‌شناسی نوین، می‌توانند، شرح عنصرهای قومی ذکر شده در قرآن کریم باشند گاه با سازش و هماهنگی و گاه با گسست و ناسازگاری.

گفتار دوم: اثبات ناسازگاری

الف - کاربردهای قوم در قرآن

اول - کاربردهای منفی

واژه‌ی قوم در کلام الله مجید، بیشترین کاربردهایش منفی است و بسیار اندک مثبت. اینک نمونه‌های فراوان پیش چشمان دریاب خوانندگان قرار می‌گیرند که با درنگ در پسوند، پیشوند و ساختار، منطوق و مفهوم آیه‌ها و سنجش درونی کل آیه‌ها با خود و با یکدیگر، بار معنی ناپسند قوم آشکار می‌گردد.

۱/ قوم گوساله پرست

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ. (بقره: ۵۴)

این آیه دو ویژگی قوم موساع را باز می‌گوید: یکی ستم کننده به خودشان و دیگران، بدلیل همسانی تمام نفس‌های بشری؛ دوم، گوساله پرستی در نبود کوتاه مدت پیامبرشان و قطع پاداش الهی. (مفاتیح الغیب: ۳، ۵۱۵) دین برای نابودی پرستش غیر خدا آمده نه تأیید آن؛ پس دیندار

نمی‌تواند گوساله پرستد.

۲/ قوم بت پرست

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. (اعراف: ۱۳۸)
قوم موساع، وقتی بت پرستان را دیدند، زود خود را باختند و زیر تأثیر کردارها و گفتارهای آنان رفتند و از پیامبرشان به جای خدا، بت مانند گاوهای تراشیده خواستند و گوساله پرستی شان از همین جا شکل گرفت. (کشف الأسرار و عدة الأبرار: ۳، ۷۲۲)

۳/ قوم پرکینه

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. (مانده: ۲)
نباید دشمنی دیرینه یا کنونی با قومی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، وادارد به تجاوز و بی عدالتی کند و بدی را با بدی پاسخ گوید. پس دینداری با کینه ورزی سازگاری ندارد.
امام علی ع، نیز شَنَاٰن را به معنی کینه و بغض می‌شناساند که آن معجون را پرکینه و با آب دهان یا استفرغ مار آمیخته می‌داند؛ همان سم کشنده‌ی پرهیزگاری، ایمان و اسلام.
وَمَعْجُونَةٍ شَبَّثْتُهَا كَانَمَّا عُجِنَتْ بِرَيْقٍ حَيَّةٍ أَوْ قَيْيَهَا. (نهج البلاغه، خطبه: ۲۲۲)

۴/ قوم بی خرد

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. (مائده: ۵۸)
وقتی پیامبر ص قومش را برای نماز خواندن فرا می‌خواند، آنان آیین عبادی نماز را ریشخند می‌کردند؛ چون قوم بی خرد و حس گرا بودند و برپایه‌ی نادانی و عصیت جاهلی حرکت می‌کردند و فراتر از برد حس به یافته‌های خرد پایبندی نداشتند. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳، ۳۲۹)

۵/ قوم گمراه

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا

كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. (مانده: ۷۷)

این آیه، گمراهی قومی را باز می‌گوید که خودشان اکنون در گمراهی به سر می‌بردند، گذشتگان شان نیز گمراه بودند و ژن گمراهی از آنان به اینان منتقل شده بود. بجای تلاش در عوض کردن گفتار و رفتار، دیگران را هم گمراه می‌کردند. پس گمراهی با دینداری نمی‌سازد و شرک با یکتا پرستی.

۶/ قوم مشرک

فَلَمَّا رَأَى السَّمْسُ بِالْغَيْثِ قَالَ هَذَا رَبِّيَ هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. (انعام: ۷۸)

این آیه، حال قوم مشرک زمان حضرت ابراهیم را باز می‌گوید که آن حضرت برای رهایی شان از شرک تا پای جان پیش رفت، از نمونه‌های حسی خورشید و ستارگان و مهتاب، فراوان برای آنان نمونه آورد تا خرد و فطرت شان بیدار شود ولی صدای خواندن یاسین به گوش خر چه می‌زیید؟

۷/ قوم همجنس گرا

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ. (اعراف: ۸۱)

هم جنس گرایی قوم لوط پیامبر ع، لذت جنسی آنان را به کژراهه کشانده بود و به پیروی از آن خوی و خردشان هم به کژراهه رفته بود. فخررازی دلیل‌های اسراف و قبح این عمل را چنین می‌نگارد:

۱/ بیشتر مردم از بچه دار شدن می‌پرهیزند؛ چون سختی دارد ولی لذت فرزند تمام این سختی‌ها را می‌پوشاند و نوع بشر باقی می‌ماند. همجنس خواهی، لذت فرزند داری و بقاء نسل را از بین می‌برد.

۲/ شهوت نرینه فعال است و از مادینه منفعل، وقتی نرینه منفعل شود و مادینه فاعل، خلاف طبیعت رخ می‌دهد.

۳/ سرگرم بودن به شهوت همانندی است با چهارپایان بدون فایده و این با تخلیه شهوت در چهارچوب شریعت به تناسب مقام و غریزه انسانی و آرامش روانی سازگاری ندارد.

۴/ برفرض فاعل از این عمل لذت برد ولی ننگ همواره برای مفعول باقی می ماند و این کاستی و کژی هرگز از دامن وی پاک نمی شود.

۵/ میان فاعل و مفعول دشمنی و کینه ایجاد می کند و گاه قتل فاعل را در پی دارد. این کار میان زن و مرد، افزون بر آرامش مهرورزی را در پی می آورد.

خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً. (روم: ۲۱)

۶/ رحم زن نیروی جذب منی دارد و مجرای مرد نه. برای همین به فساد و تعفن بدل می شود و بیماری از آن پدید می آید.

۷/ حرمت این عمل باتواتر از ظاهر دین محمد ص، به دست می آید؛ شریعت برخاسته از مصالح و مفاسد ملزمه‌ی است که عقل از درک آن ناتوان است. (مفاتیح الغیب: ۱۴، ۳۱۱)

عمل قوم لوط، برداشت میشل فوکو را در نفی همجنس خواهی پیش از سده هجدهم رد می کند و برداشت گیدنز را در معنی لواط اثبات؛ البته همان عمل انحرافی مرد با مرد بصورت یک رسم یا فعالیت مکرر و نه اتفاقی و نه همجنس خواهی مطلق و نه نوع فعالیت جنسی شخصی به دور از چشم مردم برای دوری جستن از ننگ. آلفرد کینزی، با انشار پژوهشی ۳۷٪ مردان غربی بویژه آمریکا، ثابت کرد، آنان دست کم یکبار تجربه‌ی همجنس بازی را تا بالاترین سطح آن داشته اند. شیوع بیماری ایدز جمعیت مردان همجنس خواه هرچند افراد زیادی را کشت ولی مهار کننده‌ی این عمل ننگ آور نشد. همین داغ ننگین سازمان مطالعه گرایش جنسی را بر آن داشت تا آمار کینزی را از ۳۷ به ۹٪ برساند و حقیقت را پنهان کند. (جامعه شناسی گیدنز: ۱۹۰ و ۱۹۱)

۸/ قوم معتکف بت‌ها

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. (اعراف: ۱۳۸)

این آیه، حال دو قوم را باز می گوید که هر دو حال با حال مسلمانی و ایمانی سازگاری ندارد.

قوم اول: قوم غیر موسا، که زندگی را رها کرده و با علاقه گرد بت‌ها می چرخیدند.

قوم دوم: قوم موسا، که هنوز آب معجزه‌ی پایشان از دریا خشک نشده، از دیدن بت پرستی

دیگران و سوسه شدند، زیر تأثیر رفتند و به حضرت فشار آوردند همانند بت آن قوم، برای آنان بت بسازد؟

۹/ قوم نادان

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. (توبه: ۶)

این آیه رفتار نیک در برابر قوم نادان را از ما می‌طلبد نه خشونت؛ چون نادانی بیماری است و نیاز به درمان پزشک دارد و نه ستیز و خون‌ریزی. پس مسلمان و مومن مانند قوم‌گرا بیمار نیست.

۱۰/ قوم ترسناک و دو چهره

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَما هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ. (توبه: ۵۶)

این آیه، نفاق قومی را باز می‌گوید که در زبان با سوگند از ترس و دروغ چیزی می‌رانند و در دل با دغدغه چیزی دیگر؛ همان ترسوها و پراکندگان. (التفسير الوسيط للقرآن الكريم: ۶، ۳۲۱)

۱۱/ قوم نافهم

وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (توبه: ۱۲۷)

این نافهمی به عوامل محیطی و شخصیتی آنان بر می‌گردد و بخش مهم ویژگی منفی حس‌گرایی به شمار می‌رود و ماندن از یافته‌های عقلانی و کشف وجدانی که با ایمان به غیب سازگاری ندارد.

۱۲/ قوم بی‌ایمان

قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَما تُغْنِي الْآيَاتُ وَالتَّنْذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ. (یونس: ۱۰۱)

خداوند به بی‌باوران چگونگی آفرینش، کارکرد و منفعت‌های بی‌شمار آسمان و زمین را

می‌شناساند تا پند گیرند و ایمان آورند. ولی آن قوم چون دکان عقل را قفل کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: ۲، ۳۷۳)

۱۳/ قوم دور از رحمت خدا

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ. (هود: ۲۸)

وقتی پیامبر به آنان می‌گفت: «قوم من! بسا دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و از او رحمتی به من عطا شده که بر شما نهان مانده است؛ اگر از آن رحمت تنفر داشته باشید می‌توانم شما را به پذیرش آن مجبور سازم؟» مراد رحمت هدایت است که مسلمان دارد و قومگرا نه.

۱۴/ قوم جاهل

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. (نمل: ۵۵)

جهل این آیه را می‌توان در برابر علم و عقل قرار داد؛ چون هم‌جنسگرایی هر دو گونه جهل را در بر می‌گیرد؛ همان شبهه علمی و شهوت عملی، منافی با آموزه‌های قطعی اسلام و ایمان.

۱۵/ قوم فراموش‌کار

وَيَا قَوْمِ مَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. (هود: ۳۰)

فراموشی در این آیه، داده‌های وحیانی، یافته‌های ناب عقلانی، تجربه‌های تلخ و شیرین انسانی و شهود فطری را در بر می‌گیرد؛ خلاف انگیزه، اندیشه و گفتار و رفتار باورمند.

۱۶/ قوم خالی‌بند

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِن أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ. (هود: ۵۰)

این آیه، خالی‌بندی قوم عاد را در تمام سطح‌های نظری و عملی زندگی فردی و اجتماعی باز می‌گوید و آنان را از این ویژگی ناپسند دور می‌دارد. پس دینداری بر خیالپردازی استوار نیست.

۱۷/ قوم روگردان از خدا

وَاِذَا قَوْمٌ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ نَبْهَتْ لَهُمْ سُرُورٌ فَلَا تُدْرِكُهُمُ السُّعُورُ وَ يَنْصُرُهُمُ اللَّهُ بِكِبَرِهِمْ وَقُوَّتِهِ وَ يَجْعَلُ لِكُلِّ قَوْمٍ مَّوْجِدًا (هود: ۵۲)

با آنکه قوم هود، به آن حضرت پشت کردند و گپ‌هایش را نپذیرفتند، باز هم حضرت هود ع، آنان را به آمرزش پروردگار و بازگشت فرا می‌خواند تا باران یکریز ببارد و نیرو بر نیروی آنان بیفزاید. باورمند از خدا روی نمی‌گرداند هر چند در عمل گاه کژی و کاستی دارد.

۱۸/ قوم کافر

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. (یوسف: ۳۷)

قوم برای پیامبران موضوعیت نداشت تا در هر شرایطی باشند باید با آنان باشند نه، برای همین، گاه آنان را ترک می‌کردند. بلی اگر گپ پیامبران را گوش می‌دادند پیامبران باید با آنان می‌ماندند. نخستین نشانه دینداری پذیرش نبوت است و ایمان به غیب.

۱۹/ قوم جادو شده

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ. (حجر: ۱۵)

این قوم، کاستی و کژی و سستی و گناه خویش را به گردن پیامبر ص، می‌انداخت و فراخوانی او را باطل می‌شمرد تا خود را از همه‌ی بدی‌ها بپرازد؛ همان فرافکنی. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل: ۳، ۲۰۸) ولی دیندار به عصمت پیامبر باور دارد چه عصمت مطلق یا مقید.

۲۰/ قوم مجرم

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ. (حجر: ۵۸)

وقتی فرشتگان برای شکنجه‌ی قومی بزهکار فرستاده شدند؛ باید گونه‌های فراوان بزهکاری انجام داده باشند و نه یک نوع آن؛ زیرا بشر تنوع طلب است و به کم قناعت ندارد. ولی باورمند چنین نیست.

۲۱/ قوم فاسق

و لَوْطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ. (انبیاء: ۷۴)

قوم لوط، معصیت را پیش چشم دیگران همیشه انجام می دادند نه پنهانی و نه گاهی. باورمند هر سه نوع را حرام می داند و در ظاهر و باطن از آن دوری می کند.

۲۲/ قوم تکذیب گر

و نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ. (انبیاء: ۷۷)

تکذیب گری، ویژه‌ی یک قوم در تاریخ نبوده که بیشتر مردم بدلیل زنگارهای درونی و آلودگی فکری، گفته‌های پیامبران را دروغ می پنداشتند؛ ولی دیندار به آن ایمان دارد و به کار می گیرد.

۲۳/ قوم تهمت زن

و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا. (فرقان: ۴)

قریش، افزون بر دیگر نافرمانی‌ها و ستم‌ها، به پیامبر ص تهمت زدند که قرآن را به کمک دیگران ساخته و نوشته و برای ما می خواند ولی مسلمان قرآن را سخن خدا می داند و معجزه‌ی قوی پیامبر.

۲۴/ قوم متجاوز

و تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ. (شعراء: ۱۶۶)

تجاوز قومی در این آیه، می تواند تجاوز به حقوق مردم، حقوق خدا و حقوق خود و حقوق طبیعت و حقوق مشترک را فراگیرد، چنانکه شأن تمام واژگان کلیدی قرآن همین را می طلبد؛ هرچند در این خصوص تجاوز جنسی را باز می گوید.

۲۵/ قوم کثرو

أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ. (نمل: ۶۰)

بازگشت نابخردانه پس از اتمام حجت پیامبران، گناه دیگری است که این قوم به آن آلوده شدند ولی مسلمان هرگز شرک را در مرحله نظر و عمل در ساحت حق راه نمی‌دهد.

۲۶/ قوم گزافکار

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَلْإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ. (یس: ۱۹)

قوم گزافکار، تمام گناهان خود را به گردن پیامبران و دیگران می‌انداختند ولی پیامبران چشم آنان را به حقیقت باز می‌کرد و سرچشمه‌ی کژی و کاستی‌ها را به خود این قوم بر می‌گرداند و از فرافکنی بازشان می‌داشت. چون در گمراهی شان گزافکار بودند، تمام ابزارهای آسایش و آرامش را به نا آرامی و بدبختی تبدیل می‌کردند. برای همین خداوند سخت آنان را سرزنش می‌کند و از خیر دور می‌داند. (تفسیر المراغی: ۲۲، ۱۵۳) اما باورمند، هرگز گناه خود را به گردن کسی نمی‌اندازد.

۲۷/ قوم ستیزه‌جو

وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. (زخرف: ۵۸)

مردمی که عیسی مسیح را مانند فرعون می‌پرستیدند، مجادله می‌کردند و استدلال که او هم در دوزخ می‌سوزد و ما نیز همراهش، اما نمی‌دانستند که فرعون از پرستش مردم لذت می‌برد ولی عیسی ع بیزار بود و این عمل را شرک می‌دانست. فرعون خودش مردم را به عبادت خود فرا می‌خواند ولی عیسی به عبادت خدا. فرعون خودش را خدا خواند ولی عیسی هرگز چنین نگفت.

۲۸/ قوم سرکش

أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. (ذاریات: ۵۳)

تمام قوم‌های پیامبران از فرمان الاهی سرکشی کرده‌اند، به جای آنکه همدیگر را به پیروی سفارش کنند. اما دیندار هرگز در مقام نظر از فرمان حق سرکشی نمی‌کند هر چند در عمل

کوتاهی کند.

۲۹/ قوم ستمگرتر و سرکش‌تر

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى. (نجم: ۵۲)

برخی قومیها در ستمگری و سرکشی، بدتر از دیگران بودند مانند قوم نوح نسبت به دیگر پیامبران ولی مسلمان واقعی نه اصل ستم را می‌پذیرد و نه ستم می‌کند، چه رسد به مرحله برتر آن.

۳۰/ قوم درون پراکنده

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. (حشر: ۱۴)

برخی قوم‌ها از دژهای محکم یا پس دیوار با مسلمانان می‌جنگیدند ولی ستیز میان خودشان بیش از دیگران وجود داشته؛ چون دل‌هایشان سخت پراکنده و لبریز از جهالت بوده‌اند. هرچند مسلمانان آنان را یکپارچه می‌پنداشتند. پراکندگی امروز مسلمانان برپایه‌ی خویی قومی است نه آموزه الاهی.

۳۱/ قوم مرتد

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (آل عمران: ۸۶)

مرتد به قومی گفته می‌شود که نخست ایمان آوردند و به حقانیت رسول گواهی دادند ولی پس از دیدن دلایل روشن کافر شدند. این قوم هم مرتد است و هم ستمگر: دو گناه همزمان. برخلاف مسلمان.

۳۲/ قوم زورگو

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ. (مائده: ۲۲)

یهودیان چون خودشان ترسو بودند و جان دوست، به موسای گفتند: در آنجا قوم زورگو و

مسلط وجود دارد؛ پس نمی‌توانیم بجنگیم و سرزمین خود را پس بگیریم. برخلاف مسلمان مدافع دین و سرزمین.

۳۳/ قوم کوردل

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَاعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ.
(اعراف: ۶۴)

ابن عاشور، اصل عمین را برآمده از عمی همان کوردلی می‌داند و گاه کنایه از نبود و سستی نظر. (التحریر و التئیر: ۸، ۱۵۳) در دل مسلمان خدا، نبوت و معاد و دیگر آموزه‌های الهی وجود دارد.

۳۴/ قوم پیمان شکن

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ. (توبه: ۱۳)
خداوند از پیروان محمد ص، می‌پرسد: چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و به بیرون راندن پیامبر دل نهادند و نخست بار پیکار با شما را آغاز کردند جنگ نمی‌کنید؟

۳۵/ قوم زبان نفهم

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا. (کهف: ۹۳)
وقتی آنان، به میان دو کوه رسید، در آنجا قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. دین با نافهمی مبارزه می‌کند و علم و عالم را می‌ستاید و درجه عالمان را نزد خدا و بشر بالا نشان می‌دهد.

۳۶/ قوم دشمن سرسخت

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئَشْرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا. (مریم: ۹۷)
قرطبی، لد را جمع الد، دشمن سرسختی می‌داند که حق را نمی‌پذیرد و به طبل باطل می‌کوبد. این گروه گوش‌هایشان بسته شده و پند را نمی‌پذیرند و همواره در باطل خود جدل

می‌کنند. (الجامع لأحكام القرآن: ۱۱، ۱۶۲) مسلمانان اصل دین را حق و بی دینی را باطل می‌داند.

۳۷/ قوم برتری طلب

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ. (مومنون: ۴۶)

فرعون و دولتمردانش نسبت به دیگران خود را برتر می‌شمردند و مالک آنان، تنها با امتیازهای دولتی و سیاسی. می‌خواستند مردم زیر دست بمانند و فرمانبردارشان. جامعه به دو طبقه تقسیم شود: عالی و فرمانروا و پایین و فرمانبردار. (تفسیر من وحی القرآن: ۱۶، ۱۵۸) دیندار واقعی، امر به معروف و نهی از منکر را حاکم بر روابط مردم و دولتمردان می‌داند نه محکوم حکومت و یکسویه.

۳۸/ قوم غافل

لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ. (یس: ۶)

پیامبران قوم‌هایی را بیم می‌دادند که پدرانشان بیم داده نشده بود، از این رو غافل بودند. ولی مسلمان باید فرزندان خود را با دین آشنا سازند چه کم یا زیاد.

۳۹/ قوم شایسته‌ی نابودی

وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا. (فتح: ۱۲)

عرب‌های مخالف پیامبر چون با گمان در ساحت‌های زندگی حرکت می‌کردند، دل شان همواره لبریز بود از بدی بر خلاف باورمندان با دل‌های لبریز از خیر. برای همین مانند مگس روی چیزهای بد می‌نشستند و بدگمانی می‌ورزند؛ این قوم شایسته نابودی شدیداند. (الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن: ۲۷، ۱۶۵)

۴۰/ قوم خشم شده خدا

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. (مجادله: ۱۴)

گاه قومی پیوسته نافرمانی خدا می‌کنند، برای همین پروردگار به آنان خشم می‌گیرد. آنگاه کسانی که بیایند و با این قوم طرح دوستی بریزند، سرزنش خدای در پی می‌آورد. این چهل نمونه کاربرد، به ما می‌فهماند که قومگرایی در واقع ترویج چندگانه پرستی، خون ریزی و دیگر ناهنجاری‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی و اعتقادی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی و سیاسی است در جامعه. پس چنین قومگرایی با دینداری حداکثری سازگاری ندارد.

دوم: کاربردهای مثبت

تنها در سه آیه زیر، قرآن کریم، چهار ویژگی مثبت برای قوم، اثبات می‌کند و هر چهار ویژگی پس از راهنمایی پیامبران با کمک و کاریست داده‌های وحیانی است و نه کمک و کاریست یافته‌های عقلانی و تجربه‌های انسانی قوم به معنای طبیعی و دست ناخورده در حالت اولیه خودشان. پس از این آیه‌ها باز هم نمی‌توان مشروعیت و مقبولیت قوم را سازگار بادینداری حداکثری نشان داد.

۱/ قوم راهنما و دادگر

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. اعراف: (۱۵۹)

و از قوم موسی گروهی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق دادگری می‌ورزند. وقتی بنی اسرائیل پیامبران خود را کشتند و کافر شدند، گروهی از آنان از چنین کار بیزاری جستند و پوزش خواستند و جدایی میان خود و آنان. برای همین خداوند هم زمین را برای شان شکافت و آنان رفتند تا رسیدند فراتر از چین؛ این گروه مسلمان شدند و به قبله نمازگزار شدند. (جامع البیان فی تفسیر القرآن: ۹، ۶۰)

برداشت من این است که این گروه اندک از قوم موسی ع، همان حواریان انگشت شمار پیرامون و همراه حضرت بودند با دو ویژگی:

الف - دیگران را به حق و آموزه‌های دین موسی ع راهنمایی می‌کردند و از گوساله پرستی مردم را دور می‌داشتند.

ب - خودشان پیش از دیگران به آموزه‌های دین موسی ع، عمل عادلانه می‌کردند و هرگز ستمی به دشمنان روا نمی‌داشتند چه رسد به کل مردم یا دوستان و زیر دستان. نمونه‌های آن را در زمان پیامبر ص، در وجود برخی نزدیکانش بویژه امیرالمؤمنین علی ع و یازده فرزند معصومش می‌بینیم.

۲/ قوم باورمند

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْرِجُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ. توبه: (۱۴)

با آنان پیکار کنید تا خداوند آنها را به دست شما عذاب کند و خوارشان گرداند و شما را بر آنان پیروزی دهد و دل‌های قوم مؤمن را خنک گرداند. برخی مفسران این گروه با ایمان را خزاعه شمرده‌اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر: ۲، ۲۴۱؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: ۵، ۲۵۵)

۳/ قوم فرصت شناس

فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ. یونس: (۹۸)

ایمان قوم یونس به برکت یونس پیامبر و نه قوم طبعی شان، بهنگام بود، برای همین، از شکنجه‌ها و خشم الهی در این منزل ویران، دور ماندند. (التبیان فی تفسیر القرآن: ۵، ۴۳۳)

ب - سه منصب مهم دینی بدون شرط قومیت

۱/ مرجعیت

روی آوردن نادان به دانا و متخصص برپایه‌ی یافته‌های عقلانی و داده‌های وحیانی و عملکرد همیشگی خردمندان جهان حقیقت است بدون انکار در تمام ساحه‌های فردی و اجتماعی زندگی. یکی از نمونه‌های برجسته این مهم، روی آوردن مردم در فتوای حکم شرعی است به

مجتهد متخصص دین؛ همان جایگاه مرجعیت در فقه شیعه دوازده امامی.

در این جایگاه آقای خویی و دیگر فقیهان، نه پیش از مرجع شدن و نه هنگام مرجع شدن و نه پس از آن، قوم، خون و خاک را شرط نمی‌دانند. بلی شرایط زیر را تمام آنان با کاهش و افزایش و نقد و رد، برای مرجع تقلید ضروری می‌دانند:

یک - بلوغ؛ بلوغ عقلی، شرعی و عرفی.

دو - عقل؛ تقلید از مجنون به هیچ شکلی روانیست.

سه - ایمان؛ فتوای کافر از منابع اسلامی، نه حجیت دارد و نه مقبولیت.

چهار - عدالت؛ تقلید فاسق با آموزه‌های دینی سازگاری ندارد.

پنج - رجولیت؛ چون از مذاق شارع می‌فهمیم که زنان باید پوشیده بمانند و کارهای منزل را سروسامان دهند. به دوش گرفتن مرجعیت آمیختن زنان است با مردان و در معرض پرسش قرار گرفتن.

آقای خویی تمام این گزینه‌ها را در ویژگی مرجع هنگام رویداد آغازین (حدوث) و پیوستگی همیشه (بقاء) شرط می‌داند نه یکی بدون دیگری؛ چون ارتکاز سیره‌ی متشرعه نسل به نسل همین حقیقت را می‌طلبد که شارع هرگز به رهبری بی‌خرد، بی‌ایمان و ظالم بر مسلمانان رضایت نمی‌دهد. بالاتر از این به رهبری هرآنکه کاستی و کژی او را از جایگاه و شکوه مرجعیت بیندازد، هم شارع رضایت نمی‌دهد. مرجعیت پس از ولایت، بزرگترین منصب دینی است که شارع هرگز به انسان‌های بی‌خرد، ظالم و بی‌ایمان تصدی آن را رضایت نمی‌دهد. از مذاق شارع همین به دست می‌آید. (موسوعة الإمام الخوئی: ۱، ۱۷۷ و ۱۸۹)

حکیم، همانند خویی و دیگران اجتهاد و حیات را هم شرط می‌داند و تقلید آغازین از میت را

روا نمی‌داند. (منهاج الصالحین: (المحشى للحکیم) ۱، ۶)

اگر قومیت با دینداری حداکثری تعارض نمی‌داشت، باید همانند دیگر شرایط، شرط قومی را

هم فقیهان بر مرجعیت می‌افزودند و بر آن پای می‌فشردند و نقد و رد می‌زدند. پس منصب مرجعیت با قومگرایی سازگاری ندارد.

۲/ قضاوت

دادگری به حق و برپایه‌ی حکم الهی میان مردم منصب دومی است بدون پیشوند، میانوند و پسوند قوم و خون و خاک و زبان و با شرایط ریزتر از مرجعیت.

امام خمینی بلوغ، خرد، ایمان و عدالت، اجتهاد مطلق، رجولیت، پاکی مولد، اعلمیت در شهر خود و ظابط بودن و غلبه بر نسیان را از ویژگی‌های قاضی می‌داند ولی در شرط نگارش، درنگ می‌کند. (تحریر الوسيلة، ج ۲، ص: ۴۰۷)

ملا فیض کاشانی، هم در نگارش و بینایی دو قول می‌آورد و بهتر آنکه باشد و در آزاد بودن مردد می‌شود. (مفاتیح الشرائع: ۳، ۲۴۸)

علامه حلی، نیز، نگارش و بینایی و آزادی را با قیل می‌آورد؛ نشان سستی و نه پختگی. (تلخیص المرام فی معرفة الأحكام: ۲۹۳)

وی در کتاب دیگرش نیز همین برداشت را از ویژگی‌های قاضی می‌نگارد. (تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية: ۵، ۱۱۰)

شهید اول، در قاضی منصوب بلوغ و عقل و مردانگی را شرط می‌داند و در قاضی تحکیم ایمان و عدالت و حلال زادگی، حافظ نیرومند و نگارش و بینایی آزادی و لال نبودن را. وی اجتهاد مطلق را مانند دیگر فقیهان برای قاضی شرط می‌داند. (الدروس الشرعية فی فقه الإمامية: ۲، ۶۵)

صاحب جواهر، افزون بر شرایط یاد شده، منصب قضا را منصب امامت حضرت یحی پیامبر ع می‌داند و منصب صاحب الامر روحی له الفداء عج، و در کل منصب الهی برای پیامبران چون عیسی فرزند مریم ع. برای همین کافران به دلیل آیه‌ی نفی سبیل هرگز نمی‌توانند این منصب را به دوش گیرند. و لم يجعل الله له سبیلا علی المؤمن. (نساء: ۱۴۱) و همین طور برتری اسلام بر دیگر مکتب‌های فکری بشری. إذ الإسلام یعلو ولا یعلی علیه. (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ۴۰، ۱۲)

سپس ایشان، امانت داری و پاسداشت واجبات را برای قاضی نیز ضروری می‌داند. (همان،

۱۳)

وی، از برخی روایت‌ها داوری را برای غیر مجتهد هم ثابت می‌کند؛ چون مجتهد مقلدان

خودش را می‌تواند میان مردم بگمارد تا بر پایه‌ی فتوای آنان داوری کنند. زیرا حکم مقلد میان مردم همان حکم مجتهد است برآمده از سنت و حکم مجتهد حکم خدای بلندمرتبه. (همان، ۱۹)

او، دیدگاه صاحب روضه را در همسانی شرایط مفتی و قاضی با یک دلیل همگون نمی‌پذیرد و دلیل مفتی را غیر از دلیل قاضی می‌داند. چون قاضی می‌تواند طبق فتوای مرجع خود عمل کند و همان حکم را میان مردم داوری ولی مرجع نمی‌تواند برداشت دیگران را فتوای خودش بشمارد. چنانکه برخی شرایط قاضی در مفتی ضرورت ندارد. پس شرط‌های فتوا غیر از شرط‌های داوری‌اند. بلی، پذیرش فتوا پس از وارد شدن آن در حق، عدل و قسط نیاز به اجازه امام ع ندارد بلکه کتاب و سنت و عقل اگر هماهنگ با حکم بود، باید برپایه همان دلیل‌ها حکم را برگرفت و عمل کرد. بلی، اگر قایل شویم که فتوا در هر رخداد ویژه‌ی باید از خدا باشد، آنگاه میان حکم عدل و قسط و ویژگی‌های رخداد تلازم پدید می‌آید تا فتوای مجتهد نباشد قاضی نمی‌تواند حکم کند. برای همین دلیل تقلید در واقع همان چیزهای است که در کتاب و سنت آمده از گرفتن حکم الاهی، عدل و قسط و امر و نهی. اختلاف برداشت‌های مجتهدان برپایه‌ی مبناهای شان از حکم الاهی به اصل حکم بودن خداوند آسیب نمی‌رساند؛ چون ظنی بودن طریق منافاتی با قطعی بودن اصل احکام الاهی ندارد. (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ۴۰، ۲۲ و ۲۳)

۳/ امامت جماعت و جمعه

پیش نماز شدن هم برپایه‌ی فتوای فقیهان هیچ پیشوند، میانوند و پسوند، قوم و خون و خاک و زبان ندارد ولی شرایط زیر را همه فقیهان برای امام جماعت قطعی می‌دانند. امام خمینی، بلوغ، عقل، دارا بودن مذهب شیعه دوازده امامی، عدالت، حلال زاده بودن، قرائت صحیح نماز و مرد بودن را شرایط امام جماعت می‌داند. (توضیح المسائل (امام خمینی): ۳۱۱)

آقای شبیری زنجان، نیز همان شرایط را برای پیش نماز نام می‌برد، بدون شرط قومیت. (رساله توضیح المسائل (شبیری): ۳۰۵)

مولی احمد نراقی، برای امام جماعت یازده شرط می آورد، بدون شرط قومی. عقل، بالغ، دوازده امامی، عادل، زنازاده نباشد، مرد، ایستاده نماز گزار، قرائت درست باشد، حروف را از مخارجها اداء کند، حد شرعی نخورده و ختنه باشد. (رسائل و مسائل (لنراقی)؛ ج ۱ بخش ۱، ص: ۷۶)

علامه نسابه مرعشی نجفی، نیز ایستاده نماز خواندن را برای امام شرط می داند. (منهاج المؤمنین؛ ج ۱، ص: ۱۹۶)

نتیجه

از بررسی کاربرد منفی واژگان قوم در قرآن و برداشت فقیهان شیعه در منصب مرجعیت، قاضی و امامت جمعه و جماعت، به دست آمد که قومگرایی با دینداری حداکثری سازگاری ندارد، هرچند با دینداری حداقلی می‌توان به شکلی ناهمگون میان این دو جمع کرد؛ جمع تحمیلی و پیش ساخته ذهنی و نه واقعگرا با پشتوانه علمی. قومگرایی پیش از اسلام با همان بار معنایی منفی بیشتر نکوهیده بود و پس از اسلام جایی برایش باقی نماند. اسلام و مرتبه‌های ایمان، تقوا، نیکوکاری، ابرار و مقربان، جای را بر هرگونه انگیزه، اندیشه و گفتار و رفتار قومی‌گرفت و رنگ و بوی قومیت را از تمام ساحه‌های فردی و اجتماعی زندگی دیندار زدود. بدون شک، کردار و رفتار دینداران این زمان با اصل داده‌های وحیانی و برداشت ناب و بدون پیش فرض از این متن مقدس دو چیزاند؛ اسلام اولی با قومگرایی حداقلی سازگاری دارد و اسلام دوم نه. در این نوشته به خود قرآن کریم تکیه شد و این ناسازگاری از مطالعه‌ی آیه‌های این کتاب و سنجش با آیه‌های دیگر به دست آمد. تعارض قومگرایی با دیگر آموزه‌های قرآن مجید و برداشت سطحی سازگاری دینداری و قومگرایی در این کتاب مقدس، چندین پژوهش علمی می‌طلبد که از گنجایش این نوشته بیرون است. می‌توان با نگاه سطحی از آیه‌های صله رحم و امر به شناسایی شعبه و قبیله، قومگرایی را در آغاز رسمیت داد ولی با ژرف نگری و سنجش خود این گونه آیه‌ها و با کل ساختار قرآن کریم، همه را به آموزه‌های ایمانی برگرداند و نه قومی. بدون شک، قوم بخشی از کل جامعه‌ی انسانی است با کرامت ذاتی که باز هم پژوهش دیگری می‌طلبد و به نظر می‌رسد بشر دوستی قرآنی با قومگرایی هم سازگاری ندارد؛ چون نگاه در کرامت ذاتی تنها بنی آدم است بدون پیشوند و پسوند قومیت ولی در بنی آدم با لحاظ قومیت نه. پس آنچه در آغاز پژوهش و عنوان نوشته انتظار می‌رفت، همان به دست آمد.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی بن محمد، **الکامل فی التاریخ**؛ بیروت، دارالکتب العربی، چهارم، ۱۴۲۴؛ همان: دار صادر، دوم، ۱۴۱۶.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، **زاد المسیر فی علم التفسیر**؛ دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق، اول، تحقیق: عبدالرزاق المهدی.
- ابن عاشور محمد بن طاهر، **التحریر و التنویر**؛ مؤسسه التاریخ، بیروت، اول.
- ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، **لسان العرب**؛ ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم، ۱۴۱۴ هـ ق.
- ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، **معجم مقانیس اللغة**؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ هـ ق، اول، قم - ایران، محقق/ مصحح: عبد السلام محمد هارون.
- آلوسی سید محمود، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق، اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیه.
- بیضاوی، عبد الله بن عمر، **أنوار التنزیل و أسرار التأویل**؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ق، اول. تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة**؛ دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ هـ ق، اول، بیروت - لبنان، محقق/ مصحح: احمد عبد الغفور عطار.
- حکیم، سید محسن طباطبایی، **منهاج الصالحین**؛ (المحشی للحکیم)، ۲ جلد، دار التعارف للمطبوعات، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ ق.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة**؛ (ط - الحدیثة)، ۶ جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ هـ ق.

- حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **تلخیص المرام في معرفة الأحكام**؛ در يك جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، **تحریر الوسيلة**؛ ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، هـ.ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، **توضیح المسائل**؛ (امام خمینی)، بی جا، نا، اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، **موسوعة الإمام الخوئی**؛ ۳۳ جلد، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**؛ دار القلم، بیروت، ۱۴۱۲ ق، اول. تحقیق: صفوان عدنان داوودی.
- زمخشری جادله محمود، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**؛ دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق، سوم.
- زنجانی، سید موسی شبیری، **رساله توضیح المسائل**؛ (شبیری)، در يك جلد، انتشارات سلسبیل، قم - ایران، اول، ۱۴۳۰ هـ.ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغة**؛ (للصّحی صالح)، هجرت، قم، محقق / مصحح: فیض الإسلام، ۱۴۱۴ ق، اول.
- صادقی تهرانی، محمد، **الفرقان في تفسیر القرآن بالقرآن**؛ انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ش، دوم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان في تفسیر القرآن**؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرّسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق، پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان في تفسیر القرآن**؛ انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، سوم، تحقیق: محمد جواد بلاغی.
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الامم والملوک**؛ چهارم، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۳.
- طنطاوی سید محمد، **التفسیر الوسیط للقرآن الکریم**؛ دار نهضة مصر للطباعة والنشر، قاهره، اول.
- طوسی، محمد بن حسن، **التبیان في تفسیر القرآن**؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول، تحقیق: احمد قصیر عاملی.
- عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، **الدروس الشرعیة في فقه الإمامیة**؛ ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق، چاپ: سوم.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین؛ نشر هجرت، ۱۴۱۰ هـ ق، دوم، قم - ایران، محقق/ مصحح: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی.
- فضل الله سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن؛ دار الملائک للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۱۹ ق، دوم.
- قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن؛ دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۱ ش، ششم.
- قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن؛ انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ ش، اول.
- کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع؛ ۳ جلد، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم - ایران، اول، هـ ق.
- گیدنز، آنتونی با همکاری کارن بردسال، جامعه شناسی؛ نی، تهران، اول، ۱۳۸۶ هـ ش.
- مراغی احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، منهاج المؤمنین؛ ۲ جلد، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ناشر: دار الکتب العلمیة - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، بیروت - لندن - قاهره، سال چاپ: ۱۴۳۰ ق، سوم.
- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه؛ ناصر خسرو، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۴ ش، اول.
- میبدی، احمد بن محمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار؛ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ش، پنجم، تحقیق: علی اصغر حکمت.
- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، هـ ق.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل؛ (للنراقی)، ۳ جلد، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ ق.

